

شرایط امکان آینده‌نگری

ما هم مثل همه کشورها به آینده‌نگری علمی برای برنامه‌ریزی نیاز داریم زیرا برنامه‌ریزی‌ها بر اساس آینده‌نگری علمی صورت می‌گیرد. اما آینده‌نگری علمی مقدمات و شرایط و زمینه‌ای دارد که به دل و جان مردمان پیوسته است و نویسندگان و شاعران و فیلسوفان در تمهید و فراهم آوردن آن مشارکت داشته‌اند.

من که شاگرد مدرسه فلسفه هستم اعتقاد دارم که جهان جدید و متجدد، جهان تحول و تغییر است و این تحول در صد سال اخیر در همه جا و به خصوص در جهان توسعه نیافته باید بر وفق برنامه انجام شود البته آدمیان همیشه آینده بین و آینده نگر بوده‌اند زیرا همیشه با زمان می‌زیسته‌اند. تنها موجودی که زمان دارد و آینده را درک می‌کند، انسان است. تا این اواخر آینده‌نگری برای مواظبت و پیشگیری و نظارت و بشارت و انداز نبود.

اما اکنون در جهان تحول و تغییر که نمی‌توانیم از تغییر برکنار باشیم ناگزیر باید بکوشیم از تغییری که فکر می‌کنیم مضر است پیشگیری کنیم. آینده‌نگری قدیم صورت دیگری داشت. بنابراین من فکر می‌کنم که آینده‌نگری ما امروزی‌ها با آینده‌نگری قبل از مدرنیته و حتی دوران اوایل تجدید تفاوت دارد زیرا اصلاً آینده و زمان صورت دیگری پیدا کرده است.

این زمان خطی که ما اکنون آن را عین زمان و مطلق زمان می‌دانیم، در نظر قدما معنی نداشته است. سیر خطی تاریخ را مدرنیته با نظر به تاریخ دینی پیش آورده است. این زمان خطی از نقطه‌ای شروع می‌شود و پیش می‌رود و حتی اگر پیشرفت محدودیتی نداشته باشد بازگشت ندارد. زمان گذشتگان زمان دوری است.

در زمان دوری گذشته، آینده و گذشته در هم پیچیده است اما در زمان خطی کنونی آینده پیش روی ماست و فردایی غیر از امروز است. نکته‌ای که باید به آن توجه کرد شرایط امکان آینده‌نگری است. ما اکنون علم آینده‌نگری داریم و می‌توانیم آن را در دانشگاه بیاموزیم اما در گذشته هر چند که آینده نگران بوده‌اند، علم آینده‌نگری جایی نداشته است و این بحث تازه‌ای است. یعنی در گذشته پیش بینی و پیش‌گویی و البته غیب‌گویی و فال و تفرال بوده است اما طرح آینده و برنامه‌ریزی آن امری متعلق به این زمان است.

در کشور ما هم از حدود شصت سال پیش (این طور که من یاد می‌آید) اولین کتاب آینده‌نگری به فارسی ترجمه شد و از آن سال کم و بیش در رشته‌های علوم اجتماعی و علوم انسانی این درس را تدریس کرده‌اند. اما آیا آموختن علم آینده‌نگری که البته ضرورتش را نمی‌توان انکار کرد برای پیشبینی و آینده‌نگری کافی است؟ یعنی اگر مردم فردابین و آینده‌نگر و مآل اندیش نباشند به صرف اینکه علم

آینده نگری بیاموزند از عهده آینده بینی و برنامه ریزی برای آینده برمی آیند؟

علم، دو علم است. علمی هست که از جانها جداست و آن را می آموزیم و حامل اطلاعات آن هستیم اما علمی هست که در جان خانه دارد. علم برای اینکه کارساز و مؤثر باشد باید با وجود آدمی بیامیزد. درست است که علم آینده نگری برای تدوین برنامه لازم است، اما جان هم باید آینده نگر باشد و با زمان پیوند داشته باشد. ما کمتر آینده بین و مآل اندیش هستیم. می خواستیم برایتان غزلی از حافظ بخوانم دیدم شاید وقت کم باشد و بعضی از حاضران مناسبت خواندن آن را در مجلس آینده نگران درنیابند. اجازه بدهید یک بیتش را بخوانم:

ره میخانه بگشا تا پرسم مآل خویش را از پیش بینی

یعنی وضع آینده را صرفاً از اهل مدرسه نمی توان آموخت بلکه کسانی آینده را می شناسند که فرزند زمان باشند و تقلبات آن را درک کنند. تجربه می گوید که ما معمولاً به مآل و آینده خود کاری نداریم. امروز را می گذرانیم و گاهی اصلاً نگران کار امروزمان و نتیجه هایی که فردا از آن حاصل می شود نیستیم. ما از تجدد آموخته ایم که شیره زمین را بکشیم و مصرف کنیم اما حزم و احتیاط بنیانگذاران و سازندگان مدرنیته را درنیافته ایم. گویی ما به فردا و آینده کاری نداریم ولی آینده نگری اکنون به صورت یک علم درآمده است.

کار این علم چیست و از آن چه حاصل می شود؟ دوباره می پرسم آیا با آموختن این علم می توان آینده را پیش بینی یا طراحی کرد؟ ظاهراً ما مثل همه مردم جهان چنین توقعی از علم آینده نگری داریم وگرنه به آن رو نمی کردیم اما در این جهان مشکلی در همه جا و به خصوص در جهان توسعه نیافته پیش آمده است که شاید بتوان آن را وجهی از گسست اپیستمولوژیک نام نهاد. مشکل عبارت از این است که در بعضی مواقع علم هست اما به کار نمی آید و وقتی هم که به کار نمی آید نمی پرسند چرا باید علمی را که به کار نیامده است و به کار نمی آید طلب کرد؟

مقصود از به کار آمدن در اینجا استفاده از علم به عنوان ابزار نیست. این پرسش بر مبنای تلقی کل علم به عنوان علم کاربردی هم مطرح نشده است. همه علوم هر چه بوده اند نیازی را برآورده می کرده اند و اگر به آنها نیاز نبوده پدید نمی آمده اند. کارآمدی علم صرفاً در قلمرو تکنیک و تکنولوژی نیست. فلسفه و فقه و اخلاق و شعر و ادب و عرفان و تاریخ هر یک جایی در تاریخ و در زندگی مردمان داشته اند و دارند و اگر جایی نمی داشتند و بر حسب اتفاق به وجود آمده بودند پژمرده می شدند و از میان می رفتند. علم را مردمان با طلب خویش می یابند و همین طلب نیاز نشانه کارآمدی علم است.

آیا ما طلبی برای آینده نگری داریم؟ مسلماً در حوزه علم و آموزش مطالبی از همه علوم در برنامه تحصیلات قرار می گیرند و کسانی به طلب آنها برمی خیزند و اطلاعاتی به دست می آورند. این نیاز، نیاز

حقیقی نیست و شاید چون نیاز دیگران است شهرت آن را برای کسانی که آن را به کار نمی برند به نیاز روانشناختی تبدیل کرده باشد. ما وقتی به علم آینده نگری نیاز پیدا می کنیم که در اندیشه آینده باشیم و همواره به کار و بار خود بنگریم و آثار و نتایج و عواقب رفتارها و کارهایمان را بسنجیم و ببینیم که اگر انحرافی از راه مستقیم داشته ایم به راه برگردیم

به نظر می رسد که کمتر فکر کرده ایم که بر کارها و اقدامها و فکرها و تصمیمات دیرزمان چه آثاری مترتب شده است و به زحمت می توانیم بگوییم کی و کجا به فکر فردا بوده ایم و شاید اگر چرای آن را از ما پرسند فیلسوفانه پاسخ بدهیم که فردا موهوم است و حتی اوهامی را به جای آن بگذارند.

دهها سال پیش یک استاد دانشگاه پیش بینی کرد که این کشور بی آب و خشک است و آینده زندگی و کار و کشاورزی در آن روشن نیست. اینها می توانست برای ما درس عبرت و تذکر باشد اما به آن اعتنا نکردیم. حرف چه اهمیت دارد ما به چشم خود خشکشدن باتلاقها و دریاچه ها و رودها را دیدیم و نگران نشدیم.

ظاهراً آدمیان از تذکر و از پرسش راجع به فردا خوششان نمی آید. تنها ما نیستیم که تذکر را دوست نمی داریم و این عیب به ما اختصاص ندارد. وقتی سقراط را محاکمه می کردند در دادگاه گفت شما از حرفهای من خوشتان نمی آید زیرا شما در خوابید و من شما را از خواب غفلت بیدار میکنم. شما در بستر طوفان خوابیده اید و پیداست که اگر بیدارتان کنند، آزرده می شوید. برهم زدن خواب و آرامش مردم، آنها را عصبانی می کند ولی اگر باید از خطرها پرهیز کرد چاره ای جز بیرون آمدن از پناه غفلت و بی خبری نیست.

آینده نگری و توجه به آینده غالباً مستلزم آغاز تصمیم ترکی عادت و عدول از بعضی اوهام است و شاید غفلت ما را بر هم بزند. بیرون آمدن از غفلت دشوار و آزاردهنده است اما آنچه معمولاً در پی غفلت می آید سخت و آزاردهنده تر است و چه بسا که مصیبت باشد.

خلاصه بگوییم ما یک علم آینده نگری داریم که به آن نیاز داریم و بدون علم آینده نگری برنامه و طراحی برنامه میسر نیست. اما این علم باید در جانها هم جایی پیدا کند یا مردمان پروای آینده داشته باشند تا بتوانند از علم آینده نگری بهره ببرند. در تاریخ قبل از تجدد به این علم نیازی نبوده است زیرا تاریخ با خودآگاهی ساخته نمی شد. از حدود پانصد یا ششصد سال پیش تاریخی شروع شده است که بشر باید در ساختن و پرداختن آن شرکت کند. از آن زمان شاعران و نویسندگانی بوده اند که وضع جهان آینده را در رمانها و نمایشنامه ها و آثار فلسفی تصویر کرده اند و این تصویر اگر راهنمای عمل نبوده لاف در خودآگاهی مردمان اثر بی چون و چرا داشته است.

علوم انسانی نیز به اقتضای ظهور بحراناها و برای نظارت بر زندگی کنونی و برنامه ریزی فردا به وجود

آمده است (علوم انسانی به وجود آمده است که بر وضع جامعه نظارت کند) همه علوم و از جمله علوم انسانی علم پیش بینی اند به خصوص علوم اجتماعی که حتی اگر به گذشته نظر کند ناظر به آینده است. به عبارت دیگر علوم اجتماعی به وجود آمده است تا بر آنچه می گذرد نظارت کند و راه خروج از بحران را نشان بدهد.

کار علم گفتن چه باید کرد و چه نباید کرد نیست. علم گزارش است، اما وقتی گزارش درباره جامعه و آینده جامعه باشد، قهرآ تا حدی روشن می شود که چه می توان کرد و چه نمی توان کرد. وقتی بحران را پیش بینی می کنند و علل و عوامل آن را می گویند این پرسش در نظر بوده است که برای جلوگیری از بحران چه می توان کرد و چه باید کرد. به هر حال در کشور ما هم اندیشه آینده نگری و مطالعه در آن شروع شده است و کم کم در کار سیاست و برنامه ریزی مان نیز به آن اهمیت داده می شود.

برنامه های توسعه باید بر اساس آینده نگری جامع انجام شود. درست است که کار ما در شرایط کنونی آینده نگری علم و تکنولوژی و فناوری است اما علم و فناوری معلق میان هوا و زمین نیست. علم و فناوری در هر جایی و در هر کشور و جامعه ای جایگاه خاص دارد. اصلاً برای اینکه علم سودمند باشد باید آن را در جایگاه خاص قرار داد و این در صورتی میسر است که بدانیم به علم چه نیازی داریم و از آن چه توقعی می توانیم داشته باشیم و کدام مشکل ما را حل می کند.

آینده نگری مستلزم درکی جامع از جامعه و زندگی کشور است. اگر گرفتار عادت امروز و غافل از پیش آمد فردا باشیم و بی پروا به آینده بر وفق عادت عمل کنیم نه امروز را درمی یابیم و نه کاری برای فردا می توانیم انجام دهیم. علم برای تفنن نیست بلکه آن را برای زندگی باید آموخت. این علمی که ما در دانشگاهها می آموزیم اگر کارساز نباشد افسانه ای است که در جهان افسانه هم جایی پیدا نمی کند.

این علم را برای ساختن زندگی و برای فردا باید طلبید. فردا نیز در هماهنگی همه علمها با یکدیگر و با عزم و تصمیمی که برای ساختن آن می گیریم محقق می شود. آینده نگری عین عقل است و عقل که بسیار از آن می گویند همه جا حاصل و حاضر نیست بلکه باید آن را جست و از او خواست به ما بگوید راه فردایمان کدام است و برای سلوک در این راه چه زادی لازم است. مقدمه ظهور و مداخله خرد در کارها توجه و خودآگاهی مردمان به رفتار و شیوه زندگیشان است که در زمانهای اخیر است.

در این وضع کاری نداشته باشیم که جهان به کجا میرود اما به فردایی بیندیشیم که نظم و ضابطه ای بهتر از امروز داشته باشد. در کار پژوهش هم راهی را انتخاب کنیم که به سوی آن فردا راهبر است و ما را در تحقق آن کمک می کند. کار بزرگی که آینده نگران باید بکنند توجه دادن و تذکر به مردمان است. این تذکر راه علم و پژوهش را نیز تا حدی معین می کند، آینده نگری ملازم با پروای آینده و پیشرفت علم دو امر به هم پیوسته اند و یکی بدون دیگری محقق نمی شود. امیدوارم راهی به وحدت یا هماهنگی هر دو داشته باشیم و راه همواره هموارتر شود.